

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نقد و بررسی کلام شیخ انصاری در مورد ترجیح تقييد ماده

اگر در لسان دليل تكليف يك قیدی وارد شده باشد و ما مردد شویم که آیا این قيد به هیئت رجوع می‌کند یا به ماده؟ به تعبیر دیگر: این قيد مربوط به واجب است یا مربوط به وجوب؟ آیا مداخلیت در وجوب دارد که معنایش این است که قبل از تحقق قيد اصلاً وجوبی در کار نباشد یا مداخلیت در واجب دارد که معنایش این است که وجوب الآن فعلیت دارد و واجب باید با این قيد حاصل شود؟ در چنین جایی که امر دائر بین این دو باشد و ما از خارج یا از راه ظواهر لفظ و قواعد عربیت نتوانیم استفاده کنیم و هیچ دلیلی یکی از دو طرف را معین نکند، در این جا چه باید گفت؟

يك مثال فرضی: اگر مولى گفت: «إن جاءك زيدٌ فاکرمه»، ما از این عبارت استفاده می‌کنیم که مجيء زيد مداخلیت دارد ولی این که در چه چیزی مداخلیتی دارد معلوم نیست. فرض می‌کنیم که ظاهر قضیه شرطیه هم هیچ‌گونه دلالتی بر احد الطرفين نمی‌کند. حال آیا مجيء زيد در وجوب اکرام مداخلیت دارد یا در خود اکرام خارجی؟ آیا قيد «مجيء زيد» ارتباط به هیئت اُکرم دارد که دلالت بر وجوب می‌کند یا ارتباط به ماده دارد که خود اُکرام است؟

از تقریرات بحث مرحوم شیخ انصاری این‌گونه استفاده می‌شود که ایشان به دو دليل استدلال کرده‌اند برای این که ما قيد را به ماده بزنیم و در نتیجه هیئت بر اطلاقش باقی باشد، یعنی: شیخ دو راه پیدا کرده است برای این که قيد به ماده بخورد و هیئت بلاقید بماند و اطلاق در جانب هیئت محفوظ باشد.

راه اول: در مواردی که اطلاق ثابت است و شما از راه مقدمات حکمت، اطلاق را استفاده می‌کنید، نتیجه اطلاقها فرق می‌کند.

بعضی از اطلاقها نتیجه‌اش عبارت از شمول است و این که تمام افراد و مصادیق را شامل می‌شود؛ در نتیجه این اطلاق با عموم افرادی يك حکم پیدا می‌کند، مثل این که در آیه شریفه می‌فرماید: «احلّ الله البيع» که این «البيع» در آیه اطلاق دارد؛ زیرا مفرد معرف افاده عموم نمی‌کند، بلکه اطلاق دارد. مقدمات حکمت که در آیه جریان پیدا می‌کند و اطلاق را در آیه ثابت می‌کند، نتیجه این اطلاق عبارت است از این که گویا خداوند چنین فرموده است: احلّ الله كلّ بيع. اطلاق آیه به اصطلاح اطلاق شمولی است و اطلاقی است که تمام افراد و مصادیق را شامل می‌شود و گویا به جای يك عموم است. «احلّ الله البيع» با «احلّ الله كلّ بيع» از جهت شمول تمام افراد هیچ فرق نمی‌کند.

اما گاهی اوقات همین اطلاق و مقدمات حکمت جریان پیدا می‌کند ولی نتیجه اطلاق عبارت از شمول نیست؛ بلکه نتیجه اطلاق، بدلیت است، یعنی: شما هر مصداقی را که بخواهید در خارج ایجاد کنید، همان يك مصداق در مقام موافقت تکلیف کافی است. در مثال معروف «اعتق رقبة» اطلاق داریم و اطلاق معنایش این است که بین مؤمنه و کافره فرقی نمی‌کند؛ ولی این اطلاق،

اطلاق شمولی نیست که باید تمام افراد رقبه را آزاد کنیم، بلکه این اطلاق، اطلاق بدلی است، یعنی: هر فردی از افراد طبیعت رقبه که آزاد شود از بقیه کفایت می‌کند، چه اینکه يك فرد از رقبه مؤمنه باشد یا يك فرد از رقبه کافره؛ و در این جا لازم نیست تمام افراد رقبه آزاد شوند.

اکنون که معنای این دو اطلاق روشن شد چنانچه در مانحن‌فیه مولى بفرماید: «أكرم زيدا» که هیچ قیدی فعلاً در کار نیست این جا دو اطلاق داریم: یکی مربوط به هیئت است که عبارت از وجوب اکرام است که قید ندارد، و یکی هم مربوط به ماده است که عبارت از خود اکرام است که آن هم قید ندارد.

اکنون بحث است که آیا این دو اطلاق، هر دو شمولی یا هر دو بدلی یا یکی شمولی و دیگری بدلی است؟

شیخ انصاری می‌فرماید: اطلاق در ناحیه هیئت، اطلاقش شمولی است، یعنی: وجوب اکرام اگر قید نداشته باشد معنایش این است: فی کلّ زمان و فی کلّ حال و فی کلّ خصوصیه. پس اطلاقش شمولی است و کلمه «کلّ» جانشین این اطلاق می‌شود.

پس وقتی گفته می‌شود: اکرم زیدا، یعنی: وجوب الاکرام ثابت فی کلّ حال، چه این که مجیء زید تحقق یابد یا تحقق نیابد و چه اینکه حال کذایی در کار باشد یا نباشد؛ در هر حال وجوب اکرام ثابت است.

پس اطلاق در ناحیه هیئت، شمولی است و کلمه «کلّ» جانشین آن می‌شود.

اما در ناحیه ماده - اکرام - آنچه که وظیفه ماست این است که يك فرد و يك مصداق از این طبیعت تحقق یابد و این طور نیست که جمیع مصادیق اکرام بر ما واجب و لازم باشد، یعنی این طور نیست که سلام کردن به زید، تعظیم کردن به او، دست بوسیدن او، پذیرایی کردن او و ... لازم باشد؛ بلکه يك مصداق اکرام و يك فرد از طبیعت اکرام بر ما لازم است. اکرام مثل عتق رقبه است که همان طور که در عتق رقبه اطلاقش بدلی است، اطلاق اکرام زید هم بدلی است، یعنی نمی‌توان «اکرام زید» را این طور معنا کرد: یجب اکرام زید جمیع انواع الاکرام؛ زیرا جمیع انواع اکرام در کار نیست، بلکه يك فرد از ماهیت و طبیعت اکرام در کار است.

بنابراین اطلاق ماده، اطلاق بدلی است ولی اطلاق هیئت، اطلاق شمولی است.

پس معلوم شد که مولى اگر بدون هیچ قید و شرطی گفت: «اکرم زیدا»، يك اطلاق در ناحیه هیئت به نام اطلاق شمولی است و يك اطلاق هم در ناحیه ماده به نام اطلاق بدلی است.

حال چنانچه مولى يك قید و شرطی را در کار آورده است و گفته است: «إن جاءك زيد فأكرمه»، ولی نمی‌دانیم که این قید آیا اطلاق شمولی را می‌خواهد از بین ببرد یا اطلاق بدلی را؟ ناچاراً این قید باید یکی از این اطلاقها را مقید کند ولی کدام اطلاق را از بین می‌برد؟

این جا است که شیخ نتیجه می‌گیرد و می‌فرماید: چون که اطلاق هیئت، شمولی است و اطلاق شمولی قوی‌تر از اطلاق بدلی است و لذا اگر قیدی در کلام باشد سراغ ضعیف - اطلاق بدلی - می‌رود و لذا قید را به ماده ارجاع می‌دهیم تا اطلاق هیئت باقی بماند؛ زیرا اطلاق هیئت، شمولی است و جانشین عام است و قید نمی‌تواند با آن مبارزه کند.

پس اطلاق بدلی ماده، مقید به مجیء زید می‌شود ولی اطلاق شمولی هیئت سر جای خودش محفوظ می‌ماند.

خلاصه راه اولی که شیخ ارائه فرمود این است که:

در دوران امر بین تقیید هیئت و مادّه گویا این که امر دائر است بین این که اطلاق شمولی مقید شود یا اطلاق بدلی، که شیخ فرمود: اطلاق بدلی اگر مقید شود مانعی ندارد، برای اینکه اطلاق شمولی محفوظ بماند.

اما جواب مرحوم آخوند به راه اول مرحوم شیخ

آخوند تمام این حرفها را قبول دارد و فقط يك جا اشكال دارند که نتیجه هم تابع همین جاست. ایشان می گویند: چه کسی گفته است که اطلاق شمولی قوی تر از اطلاق بدلی است و این را شما از کجا می گوید و ثابت کردید؟ و چه دلیلی بر قوی تر بودن اطلاق شمولی از اطلاق بدلی هست؟

ما مدعی هستیم که این دو اطلاق با هم هیچ فرقی نمی کنند و علت عدم فرق این است که هر دو از يك راه و از يك طریق ثابت می شوند به اینکه هر دو از راه مقدمات حکمت ثابت می شوند. منتهی مقدمات حکمت در موارد مختلف نتیجه های مختلف می دهند. در يك جا مقدمات حکمت، اطلاق شمولی را اثبات می کند مثل: احلّ الله البيع؛ و در يك جا مقدمات حکمت، اطلاق بدلی را اثبات می کند مثل: اعتق رقبة.

بالتر از این می توان چنین گفت: در يك جا مقدمات حکمت، اقتضای تعیین دارد و به جای شمول و بدلیت، اقتضای تعیین دارد. سابقاً گفتیم اگر امر، مقتضای اطلاق و مقدمات حکمت، وجوب تعیینی است؛ زیرا وجوب تعیینی قید نمی خواهد ولی وجوب تخییری بین وجوب تعیینی و وجوب تخییری قید لازم دارد. پس روشن شد که همین مقدمات حکمت که نتیجه اش اطلاق است، در این جا اقتضای تعیین کرده است.

بنابراین بین نتایج مقدمات حکمت هیچ فرقی نمی کند، چه اینکه اطلاق، شمولی باشد و یا بدلی باشد و هیچ کدام از این نتایج، قوت و ترجیحی بر دیگری ندارد و تمام آنها از يك راه و يك مسیر به نام مقدمات حکمت ثابت می شوند.

- ممکن است اشكال شود که ما در بحث تعارض این مسئله را خواندیم که اگر يك عامی با يك مطلقى معارضه کند، مثل این که يك دليل به صورت مطلق می گوید: «اکرم کلّ عام» و يك دليل به صورت مطلق می گوید: «لا تکرّم الفاسق»؛ نتیجه این می شود که اگر زید، عالم و فاسق شد «اکرم...» می گوید: يجب اکرامه، و «لا تکرّم...» می گوید: نباید اکرام شود. پس اکرام زید عالم فاسق، مورد تعارض عموم و اطلاق است که عموم اقتضای وجوب اکرام دارد و اطلاق اقتضای عدم وجوب اکرام دارد.

مشهور در تعارض بین عموم و اطلاق گفته اند: عموم مقدّم بر اطلاق است.

ممکن است این جا يك نتیجه ای گرفته شود که چرا عموم، مقدّم بر اطلاق است؟ آیا غیر از مسئله شمولیت مسئله دیگری مطرح است؟ پس معلوم می شود که شمولی بودن، وجه قوت عموم بوده است که موجب تقدّم آن شده است و لذا است که اطلاق شمولی هم قوی است و طبق نظر شیخ، قید به آن نمی چسبد.

جوابش این است که در معارضه بین عموم و مطلق اصلاً مسئله شمول و بدلیت مطرح نیست که موجب تقدّم عموم شود؛ بلکه این مطرح است که عموم به دلالت لفظی و دلالت لغوی، دلالت بر عموم می کند ولی مطلق با مقدمات حکمت می خواهد اطلاق را ثابت بکند. و اگر يك دليل لفظی در کار باشد دیگر مقدمات حکمت نمی توانند تشکیل شوند؛ زیرا یکی از مقدمات حکمت این است که قرینه بر خلاف نباشد، در حالی که چه قرینه ای بالاتر از «اکرم کلّ عالم» که دلالت لفظیه دارد.

پس در تعارض بین عموم و مطلق این‌که گفته می‌شود که عموم تقدّم دارد، بر اساس این است که عموم، دلالت لفظی و دلالت لغوی دارد ولی اطلاق باید از راه مقدّمات حکمت ثابت شود و با وجود يك دليل لفظی مقدّمات حکمت نمی‌تواند جریان پیدا کند.

بنابراین اگر يك عموم بدلی و يك اطلاق شمولی داشته باشیم و عموم بدلی با اطلاق شمولی معارضه کند باز عموم بدلی مقدّم است، مثل این‌که مولی به جای «اکرم کلّ عالم» بگوید: «أكرم أئّ عالمٍ شئت» که یعنی: يك عالم را اکرام کن، که عموماً عموم بدلی است، یعنی: يك عالم باید اکرام شود، حالا هر عالمی که دلت می‌خواهد. در مقابل آن، يك دليل می‌گوید: «لا تكرم الفاسق» که اطلاق شمولی دارد، یعنی: اصلاً نباید هیچ فردی از افراد فاسق اکرام بشود.

در تعارض بین عموم بدلی و اطلاق شمولی با این‌که اطلاق، شمولی است و عام، بدلی است مع ذلك گفته‌اند: عام تقدّم دارد. از این‌جا کشف می‌کنیم که ملاک تقدّم عام بر اطلاق، مسئله شمولیت و بدلیّت نیست؛ بلکه مسئله دلالت لفظی و مقدّمات حکمت است. هر کجا در برابر مقدّمات حکمت، يك دليل لفظی بر خلاف باشد آن دليل لفظی تقدّم بر مقدّمات حکمت دارد.

خلاصه جواب مرحوم آخوند از راه اوّل شیخ: قبول داریم که اطلاق هیئت، شمولی است و اطلاق مادّه هم بدلی است، ولی قبول نداریم که اطلاق شمولی مقدّم و قوی‌تر از اطلاق بدلی باشد؛ بلکه هر دو در ردیف هم و در يك رتبه واقع شده‌اند.

اما راه دوّم شیخ انصاری: يك نکته‌ای را شیخ در «إن جاءك زيدٌ فاکرمه» بیان می‌کند و آن نکته این است که اگر شما مجیء زید را به هیئت بزید گویا این‌که شما مادّه را هم مقید کردید؛ زیرا اگر وجوب اکرام زید بعد از مجیء شد، طبعاً خود اکرامش هم بعد از مجیء است؛ زیرا قبل از وجوب، عبد در مقام موافقت تکلیف بر نمی‌آید. پس اگر وجوب اکرام بعد از مجیء است، خود اکرام هم بعد از مجیء است. در نتیجه اگر شما قید را به هیئت بزید مثل این است که در باطن هم هیئت را و هم مادّه را مقید کردید.

اما اگر قید را به مادّه زدید و گفتید: اکرام بعد از مجیء، الآن وجوب دارد با این‌که مجیء محقق نشده است. در اینجا شما مادّه را مقید کردید ولی اطلاق هیئت سر جای خودش محفوظ است؛ زیرا الآن هم که مجیء زید محقق نشده است ولی وجوب ثابت است و فعلیت دارد. پس اگر اکرام، مقید به مجیء شد معنایش دیگر این نیست که وجوب هم مقید به مجیء باشد؛ بلکه وجوب الآن تحقق دارد. چنان‌که در حجّ نسبت به زمان دیدیم که اگر حجّ مقید به زمان ذی‌حجه، واجب شد معنایش این نیست که وجوبش هم در زمان ذی‌حجه است؛ بلکه وجوب، الآن و بعد از استطاعت ثابت است ولی زمان در حجّ مداخلیت دارد.

مجیء زید هم نسبت به اکرام این‌طوری است که اگر اکرام، مقید به مجیء شد، وجوب به اطلاق خودش باقی است بدون این‌که قیدی بخورد.

اما اگر قید و شرط را به هیئت زدید و گفتید: وجوب، بعد از مجیء ثابت می‌شود، وقتی که وجوب بعد از مجیء ثابت شد پس اکرام هم بعد از وجوب است.

پس نتیجه این‌طور شد که اگر قید به مادّه بخورد، اطلاق هیئت سر جای خودش محفوظ است؛ ولی اگر قید به هیئت خورد و اطلاق هیئت مقید شد، نه تنها اطلاق هیئت، مقید شده است بلکه زمینه اطلاق مادّه را هم از بین برده است و دیگر نمی‌شود برای اطلاق مادّه زمینه و محلی تصور کرد؛ زیرا اگر وجوب، بعد از مجیء آمد طبعاً اکرام هم بعد از مجیء تحقق پیدا می‌کند.

سپس شیخ می‌فرماید: همان‌طوری که اگر يك اطلاق مسلّمی را بخواهید مقید کنید [ولو این که این تقیید، مجاز هم نباشد چنانچه در بحث مطلق و مقید بحث می‌شود که آیا تقیید مستلزم مجازیت است] مسلّم است که چنین تقییدی بر خلاف قاعده و اصل است، حال چنانچه کاری بکنید که زمینه اطلاق را تلف کنید، این صورت هم حکم تقیید بر آن بار می‌شود.

پس اگر قید را به مادّه بزنی، اطلاق هیئت محفوظ است؛ ولی اگر قید به هیئت خورد، اطلاق هیئت از بین رفته و زمینه اطلاق مادّه هم به طور کلی منتفی می‌شود و دیگر جایی برای اطلاق مادّه باقی نمی‌ماند.

پس در حقیقت دو خلاف قاعده در تقييد هیئت هست، ولی تقييد مادّه يك خلاف قاعده دارد، و هنگامی که مسئله مردّد بین دو خلاف قاعده و يك خلاف قاعده شود، يك خلاف قاعده تقدّم دارد. و لذا در جایی که ندانیم قید به مادّه می‌خورد یا به هیئت، حقّ تقدّم با این است که قید به مادّه برگردد؛ زیرا مستلزم يك خلاف قاعده است، ولی اگر قید به هیئت بخورد، مستلزم دو خلاف قاعده است.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ